



گفت و گو با دکتر کاظم معتمدنژاد

پدر علوم ارتباطات در ایران

تهیه و تنظیم: مهدی پروین زاد



به چهره، پنجاه ساله می نماید، گرچه شناسنامه اش عبور هفتاد بهار را در رواق چشم های جست و جو گرش ثبت کرده است. هربار که او را در دانشکده علامه طباطبایی می دیدم آرام و آهسته با انبوهی کتاب و جروه در دست، چون نسیمی آرام از فراز پله ها فرود می آمد، دلم فرو می ریخت. صحبت از مردی است که ترمی جویبار و سختی و استواری کوه را یکجا در خود جمع کرده است. مردی که در زندگی، همواره از دو موهبت بزرگ «خوشبینی منطقی» و «امید به آینده ای بهتر» بهره برده است. مردی که موهبای سپیدش، نشانگر تجربه های گرانسنگ و عالمانه اوست. برپایه همین تجربه هاست، که «آزادی» را قدر می نهد، از سیاست زدگی مطبوعات بیزار است و به نقش مخرب مطبوعات غوغاگر و وابسته آشناست. تجربه هایش به او می گویند: در این سوی جهان که مازندگی می کنیم، «کثرت نشریات»، «در شرایط بی نظمی و فقدان حاکمیت قانون»، نه تنها نشانه توسعه نیست، که رمبه ساز آشفتگی، استبداد و کودتا است.

قطعاً به همین دلیل است که «آزادی اندک» را بهتر از «فقدان آزادی» می داند و «حفظ آزادی» را از پیشبرد آن، مهمتر می شمارد.

دکتر کاظم معتمدنژاد در زندگی مطبوعاتی و علمی پنجاه ساله خویش، هیچگاه، کسوت پرشکوه «تعهد اجتماعی» و «تلاش علمی» را از تن جدا نکرده و در خفقان بارترین شرایط سیاسی نیز به آرمان ها و ارزش های انسانی وفادار مانده است. او به حق پدر علم ارتباطات در ایران است. و نه تنها پدری، که پدری دلسوز، مراقب و متعهد بوده است. پدری که دمی از رشد و بالندگی فرزند خویش، غافل نمانده است. مردی که ویژگی بارز او، در دو واژه «تواضع» و «تدبیر» خلاصه می شود و اهالی مطبوعات، هر یک به نوعی، و امداد کوشش های اویند. برگزاری مراسم بزرگداشت استاد در هفتم دی ماه، اتفاق خوبی بود که ما نیز سهم خود را در قدردانی از کوشش های استاد معتمدنژاد در عرصه ارتباطات و روزنامه نگاری ادا کنیم، گرچه پیشتر نیز طالب این دیدار بودیم. گفت و گوی ما با استاد معتمدنژاد در دو مرحله انجام گرفت، نخست «مصاحبه فردی» و سپس «مصاحبه جمعی» با حضور آقایان: نعیم بدیمی، محسنیان راد، محمد مهدی فرقانی، یونس شکر خواه، حجت الاسلام آشنا، سید فرید قاسمی، حسن نمک دوست و احمد میر عابدینی. در مصاحبه فردی (گفت و گوی این شماره) دکتر معتمدنژاد با ما از خانواده، کودکی، تحصیلات و تاریخچه تشکیل دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی و نیز از خاطرات و خطرات روزنامه نگاری خویش سخن گفته است؛ و در گفت و گوی جمعی (شماره آینده)، دکتر بدیمی و شاگردان استاد، در حضور وی، به بازگویی خاطرات خویش از استاد و نقش ویژه اش در تثبیت و گسترش دانش ارتباطات در ایران پرداخته اند. به دلیل حجم انبوه، گفت و گوها و نیز تعهدی که برای آماده سازی این شماره کیهان فرهنگی در هفتم دی ماه داده ایم، لذا در این شماره تنها بخش نخست گفت و گوی ما با استاد معتمدنژاد را در این شماره آورده ایم، مشروح گفت و گوهای نشست دوم را تقدیم خوانندگان عزیز خواهیم نمود. ضمناً به یاری خداوند گفت و گوی دیگری نیز در آینده با استاد معتمدنژاد خواهیم داشت تا در کنار طرح نظریات و دیدگاه های ارتباطی استاد، پاسخ پرسش های دیگرمان را نیز بیابیم.



دکتر کاظم معتمدنژاد در سال ۱۳۱۳ در خانواده‌ای فرهنگی - روحانی در روستای «مود» در بیرجند به دنیا آمد. پدرش فرهنگی و مدیر دبیرستان بود و سایر اعضا خانواده او نیز در مشاغل فرهنگی بوده‌اند. وی دوره ابتدایی و قسمتی از دبیرستان را در محل تولد خود گذراند، اما دیپلم متوسطه را از دبیرستان مروی تهران گرفت. پس از آن به دانشگاه راه یافت. یک سال در دانشکده ادبیات زبان فرانسه خواند و سپس به رشته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران رفت. قبل از اتمام دوره دکترای حقوق، با مدیر وقت موسسه کیهان، دکتر مصباح زاده که استاد او نیز بود، رابطه کاری برقرار کرد و به روزنامه کیهان رفت و دیری نپایید که از مترجمی زبان فرانسه در این نشریه، به مسؤولیت سرپرستی گروه خارجی و مقالات در سال‌های ۳۶ تا ۴۰ ارتقاء یافت. شوق و علاقه او به روزنامه نگاری و نیاز کیهان به روزنامه نگاران تحصیلکرده، سرانجام در بورسیه‌ای خلاصه شد که کیهان از دولت فرانسه برای او گرفت. پس از آن، دکتر معتمدنژاد به دانشگاه سوربن پاریس رفت و در آنجا دکترای حقوق و علوم سیاسی و نیز دکترای روزنامه نگاری گرفت. دکتر معتمدنژاد در فرانسه همزمان با تحصیل در سوربن، در دو مدرسه روزنامه نگاری نیز دانش آموخت و صلاحیت دیپلم تدریس روزنامه نگاری گرفت. سال ۱۳۴۳ دکتر معتمدنژاد با کوله باری از دانش روزنامه نگاری، ارتباطات، حقوق و علوم سیاسی، با اندیشه تأسیس نخستین دانشکده روزنامه نگاری به میهن بازگشت.

دکتر معتمدنژاد از بنیانگذاران علوم ارتباطات در ایران است و هم اکنون این رشته را در مقطع کارشناسی ارشد و دکتری در دانشگاه علامه طباطبایی تدریس می‌کند. درجه ۲۴ استادی او در ارتباطات، مرتبه‌ای است که در ایران تعداد دارندگان آن از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند. به خاطر خدماتی که استاد معتمدنژاد به علوم ارتباطات ایران داشته، شاگردان مکتبش او را «پدر علم ارتباطات» نامیده‌اند. وی استاد مهمان دانشگاه‌های پاریس ۱ و پاریس ۲ و همچنین استاد دانشگاه‌های برن ۱ و ۲ فرانسه از سال ۱۳۶۱ تا سال ۱۳۶۷ شمس بوده است. دکتر معتمدنژاد مدیر پژوهش و استاد راهنمای پایان نامه‌های دوره دکتری علوم ارتباطات در دانشگاه پاریس ۷ (دانشگاه ندیس دیدرو- ژولیون) از سال ۱۹۸۳ تاکنون است. وی علاوه بر ارایه مقالات متعدد علمی - پژوهشی پرشمار در نشریات داخلی و خارجی، ۲۹ عنوان کتاب نگاشته است که از آن میان، تنها شش عنوان آن چاپ و منتشر شده است.

کسین: جناب دکتر معتمدنژاد، بسیار خوشحالیم از این که در فرصتی مغتنم در حضور شما هستیم. حقیقت این است که ما از مدت‌ها پیش، در اندیشه گفت‌وگو با شما بودیم و هر از گاهی، این موضوع را پیگیری می‌کردیم، اما هر بار به دلایلی، این گفت‌وگو به تأخیر می‌افتاد. شاید لازم به گفتن نباشد که حضرت عالی بیش از هر کس دیگری در زمینه تأسیس و گسترش رشته روزنامه نگاری و ارتباطات و مسایل مرتبط با آن در ایران، کوشش کرده‌اید. در حقیقت، پایمردی و پیگیری شما، باعث شده که امروز در آستانه افتتاح مجدد دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی قرار بگیریم. شاگردانی هم که شما پرورده‌اید، بحمدالله حالا خودشان، اساتید این رشته در دانشگاه‌ها هستند و قدر زحمات استادشان را می‌دانند.

استاد معتمدنژاد: بنده را مورد لطف قرار می‌دهید، سپاسگزارم. من خودم را، شایسته این لطف و محبت نمی‌دانم. بلی، آقای پروین زاد پیگیر این جلسه و گفت‌وگو بودند، اما من می‌خواستم گفت‌وگویمان در سالگرد تأسیس دانشکده ارتباطات باشد. همانطور که می‌دانید، دانشکده ارتباطات را موسسه کیهان، تأسیس کرد و من می‌خواستم دوباره به نقش آن، در تأسیس این دانشکده برگردم و در عین حال، سعی داشتم

استاد معتمدنژاد: من وقتی لیسانس‌م را گرفتم، جوان بودم و به این خاطر، نه می‌توانستم قاضی بشوم و نه وکیل دادگستری. به همین جهت، به کار آموزی و کالت در دفتر مرحوم ابوالفضل لسانی پرداختم. او یکی از کسانی بود که با قرارداد کنسرسیوم نفت مخالفت کرد.

انشار آن هم در موقعی باشد، که به لحاظ تاریخی، قابل توجیه باشد.
کسین: یعنی در دی ماه؟
استاد معتمدنژاد: بلی، زمان مناسب انشار آن، دی ماه است.

کسین: استاد! همانطور که مستحضرید، روال ما در کیهان فرهنگی، طرح شخصیت‌ها و به تبع آن، بحث در تخصص آنهاست. در طرح شخصیت‌ها هم، ابتدا از اجداد و خانواده، کودکی، تحصیلات و همینطور از تأثیرگذاری‌های افراد و محیط و آثار پرسش می‌کنیم. البته، ما جسارت می‌کنیم که در حضور حضرت عالی که

به حق استاد و پدر علم ارتباطات در ایران هستید، تعیین موضوع می‌کنیم، پس اگر موافقت بحث را از اجداد و خانواده، آغاز کنید.

استاد معتمدنژاد: بنده در سال ۱۳۱۳ در خانواده‌های روحانی و فرهنگی، در روستای «مود» در ۳۰ کیلومتری بیرجند، متولد شدم.
کسین: اجداد شما هم، در همان روستا زندگی می‌کردند؟

استاد معتمدنژاد: خیر، آنها ساکن بیرجند بودند و بعد به روستا رفتند. دایی من تعریف می‌کرد که در گذشته‌های نه چندان دور، روزی خواهر امیر شوکت الملک، نزد یکی از اجداد ما که روحانی بیرجند بوده، می‌رود و با مردی عقد ازدواج می‌بندد. امیر شوکت الملک علم، از این وصلت، ناراضی بوده و نمی‌خواست آن مرد، داماد آنها باشد؛ از این جهت به جد ما فشار می‌آورد که شما باید خواهر مرا یک طرفه از جانب آن مرد، طلاق بدهید! جد ما می‌گوید: این کار، خلاف شرع است و من نمی‌توانم به دستور شما، آنها را از هم جدا کنم و طلاق بدهم.

امیر شوکت الملک از حرف جد ما ناراحت می‌شود، طوری که جد ما احساس می‌کند که دیگر نباید آنجا بماند و باید شهر را ترک کند و به جای دیگری برود. به همین جهت، به ۳۰ کیلومتری بیرجند می‌رود و در دره‌ای ساکن می‌شود و در آنجا، به کشاورزی می‌پردازد. بعدها، مردم اسم آن محل را، به نام ایشان

«حسین آباد» می گذارند.

کهن: اسم ایشان، حسین بوده؟

استاد معتمدنژاد: اسم کامل او، «شیخ محمدحسین فاضل» بوده.

کهن: در گذشته در حوزه های علمی رسم بود که به روحانیون کوشایی که از آگاهی بیشتری برخوردار بودند، «فاضل» می گفتند و این صفت را به دنبال اسم یا شهرت آن روحانی، اضافه می کردند. البته حالا هم، این رسم کم و بیش هست، اما کم رنگ تر شده.

استاد معتمدنژاد: به هر حال، بعد از چند سال، امیر شوکت الملک از کاری که کرده بود، ناراحت و پشیمان می شود و یک روز ظاهراً به رسم شکار با سیوارانش وارد آن دره می شوند. جدا، آن روز مشغول آبیاری جالیز بوده و اتفاقاً فصلی بوده که میوه های جالیز رسیده بودند. امیر شوکت الملک نزد جدا می آید و سلام می کند و جدا هم جواب می دهد و به آنها خریزه تعارف می کند، امیر پیاده می شود و چیزی می خورد و به این ترتیب، کندورت آنها از بین می رود. اما جدا، دیگر حاضر نمی شود به بیرجند برگردد. تا یکی دو نسل بعد هم، اجداد ما، همانجا می مانند، تا این که یکی دیگر از اجداد ما، که روحانی مشروطه خواهی بوده و آن زمان، درجه اجتهاد داشته، درگیر مسایل مشروطه و مخالفان مشروطه می شود و چون اوضاع و احوال، طوری بوده که ایشان هم در شرایطی مثل محمدحسین فاضل قرار می گیرد، او هم منزوی می شود و در همان روستای حسین آباد، به زندگی خودش ادامه می دهد. این سابقه روحانیت در خانواده ماست.

کهن: استاد، لطفاً از دایی تان که راوی این خاطرات بودند، بفرمایید.

استاد معتمدنژاد: دایی من، آقای علی اصغر فاضلی بود. ایشان در فرهنگ ایران، نقش مهمی داشت؛ از فارغ التحصیلان مدرسه شوکتیه بود. مدرسه شوکتیه را شوکت الملک در بیرجند تأسیس کرده بود. این مدرسه، بعد از مدرسه دارالفنون و تقریباً همزمان با مدرسه رشدیه، یکصد سال پیش یعنی سال ۱۳۲۴ قمری، سال پیروزی مشروطیت دایر شد.

دایی من، شاگرد این مدرسه بود. مدتی بعد از جنگ جهانی دوم، مرحوم سید محمد فرزاد که از دانشمندان به نام خراسان بود و در زمان رضاشاه به جاهای مختلفی تبعید شده بود، به بیرجند می آید و دوباره کار قبلی اش را، دنبال می کند و رییس فرهنگ بیرجند می شود و دایی من هم، کفیل او می شود و ۵-۶ سال این کار را،

کیهان فرهنگی: استاد، در جریان وقایع ۱۶ آذر دانشگاه هم قرار داشتید؟

استاد معتمدنژاد: مادر دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. سرپازان به داخل دانشسرا ریختند و من از پنجره فرار کردم و نتوانستند مرا دستگیر کنند.

ما شب هفت مخفیانه سر مزار آن شهیدان رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

ادامه می دهد. آن زمان، مدت ها کفالت خراسان و بلوچستان تا مکران، همه زیر نظر ریاست فرهنگ بیرجند بود و همین دایی کوچک من، اولین دبستان دولتی را در روستای ما «مود» تأسیس کرد.

کهن: یعنی تا قبل از آن، روستای مود، مدرسه نداشت؟
استاد معتمدنژاد: چرا، مدرسه شوکتیه بود، اما مدرسه دولتی نبود. مدرسه شوکتیه هم همانطور که گفتم در سال ۱۳۲۴ قمری آنجا تأسیس شده بود و چند سال بعد هم، مدرسه تدین، در آنجا تأسیس شد.

کهن: جناب عالی هم در همان روستا، دوره ابتدایی را گذراندید؟
استاد معتمدنژاد: بله، بنده تا کلاس ششم آنجا بودم. بعد می خواستم به دبیرستان بروم، در حالی که در روستای مود، دبیرستان نبود و باید به بیرجند نزد اقوام می رفتم؛ اما خانواده ام راضی به این کار نبودند. پدرم نمی خواست که من موجب ناراحتی بستگان بشوم. در نتیجه، شرایطی پیش آمد که در روستای مود، دبیرستان دایر کنند. البته، از قبل هم برای تأسیس دبیرستان، موقعیت وجود داشت و مردم مدت ها پیش از آن، تقاضا کرده بودند که آنجا دبیرستان دایر شود. به این ترتیب از سال ۱۳۲۵ در روستای مود، دبیرستان دایر شد و پدر من هم که معلم بود، در آن دبیرستان شروع به کار کرد. البته، این مربوط به زمانی است که من دیگر در آن

دبیرستان نبودم و به تهران آمده بودم. پدرم ۷-۸ سال، ریاست آن مدرسه را به عهده داشت و بعد بازنشسته شد.

کهن: به این ترتیب، شما در روستای مود، دارای یک پستوانه و نسب فرهنگی بودید.

استاد معتمدنژاد: خاله هایم و فرزندان شان و دایی زاده هایم، تقریباً همه فرهنگی هستند. یک برادرم و خواهرم در نیشابور و بیرجند، معلم اند. برادر دیگرم، دکتر اسدالله معتمدنژاد در همین دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، سابقه تدریس دارد و حالا بازنشسته شده. بنابراین، همانطور که گفتید ما یک نسب فرهنگی داریم و از یک خانواده قدیمی، فرهنگی و روحانی هستیم.

کهن: البته به این فهرست، باید اسم دخترتان خانم دکتر رویا معتمدنژاد؛ استاد حقوق ارتباطات را هم اضافه کنید. استاد! سابقاً در شهرهای کوچک و بعضی مناطق، دبیرستانها غالباً تا سال سوم یا پنجم متوسطه، کلاس داشتند. آیا دبیرستان شما در مود هم، همینطور بود؟

استاد معتمدنژاد: درست است، دبیرستان ما هم تا کلاس نهم بیشتر نداشت و به همین خاطر، من برای ادامه تحصیل به بیرجند رفتم و تا سال پنجم متوسطه را، آنجا خواندم و چون بیرجند کلاس ششم متوسطه نداشت، برای ادامه تحصیل به مدرسه مروی تهران رفتم و همان سال در رشته ادبی، در تهران شاگرد دوم شدم.
کهن: استاد قبل از این که به سراغ تحصیلات دانشگاهی شما برویم، تقاضا می کنیم از موقعیت جغرافیایی روستای «مود» بفرمایید.

استاد معتمدنژاد: روستای ما «مود» در کنار جاده زاهدان به مشهد قرار داشت و می دانید که این جاده، یک جاده استراتژیک بود و در جنگ جهانی اول، مورد استفاده انگلیسی ها قرار گرفت



و پاسگاه ژاندارمری هم، نزدیک آنجا بود.

کسیان: چند خانواده در آن روستا،

زندگی می کردند؟

استاد معتمدنژاد:

آنجا، نزدیک به سه هزار نفر جمعیت داشت.

کسیان: پس در حد یک مرکز بخش بوده.

استاد معتمدنژاد:

بله، «مود» باید شهرستان می شد، ولی به خاطر مهاجرت اهالی آن به شهرهای اطراف، جمعیتش کم شد. البته، تمام کسانی که مهاجرت کردند، فرزندان شان دارای تحصیلات خوبی شدند. از افراد آن

روستا، شاید حدود ۲۰۰ نفر هستند که اکثراً پزشک، یا آدم های برجسته ای شده اند.

کسیان: پس، نتیجه می گیریم که

مهاجرت از روستا به شهر، همیشه هم نامطلوب نیست، علاوه بر این، روستای «مود» از بعضی جهات دیگر هم استثنا بوده، تأسیس دبستان در سال ۱۳۲۴ قمری در آنجا و بعد تأسیس دبیرستان، در حالی که آن موقع، بعضی از شهرهای بزرگ ما هم دبستان نداشتند؛ چه رسد به دبیرستان! جالب این که در منابع تاریخی نوشته اند که بسیاری از تأسیسات تمدنی جدید، زودتر از جاهای دیگر کشورمان در منطقه بیرجند و قانات آمده بود، حتی ذکر کرده اند که لوله کشی آب در بیرجند، زودتر از تهران بوده است!

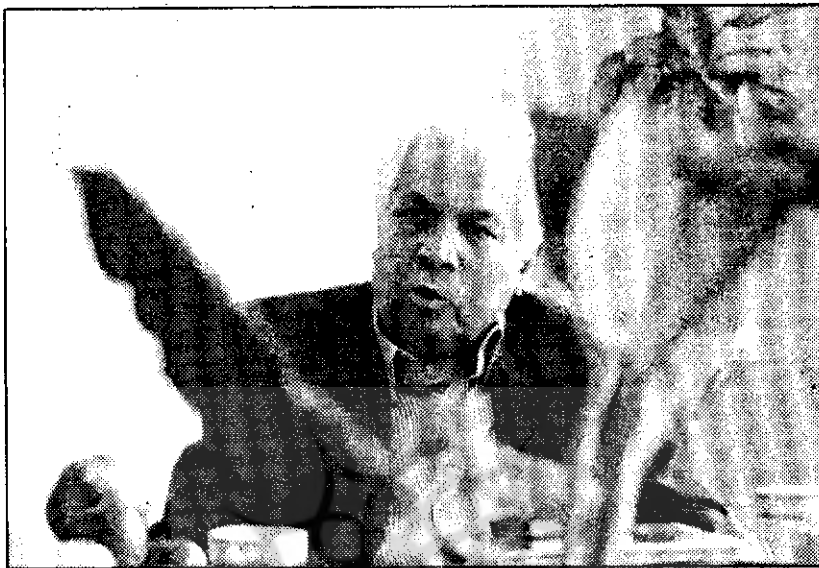
استاد معتمدنژاد: درست است. اولین شهری، که لوله کشی آب در آن تأسیس شد، بیرجند بود. آقای محیط طباطبایی می گفت، در بیرجند هشت موزه وجود دارد که اغلب در خانه ها یا در باغ های امرای سابق منطقه است.

کسیان: وقتی بیرجند را، مثلاً با دامغان

مقایسه می کنیم، می بینیم به نسبت به قدمت شش هزار ساله اش، به اندازه

بیرجند، موزه ندارد.

استاد معتمدنژاد: درست است. این به خاطر وضع خاص این منطقه است. اتفاقاً، من از دامغان خاطره خاصی دارم، دایی من، مرحوم علی اصغر فاضلی، در سال های ۳۱ تا ۳۴ رییس



استاد معتمدنژاد: خاله هایم و

فرزندانشان و دایی زاده هایم،

تقریباً همه فرهنگی هستند. یک

برادر و خواهرم در نیشابور و

بیرجند، معلم اند. برادر دیگرم،

دکتر اسدالله معتمدنژاد در همین

دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی،

سابقه تدریس دارد بنابراین، ما از

یک خانواده قدیمی، فرهنگی و

روحانی هستیم.

روحانی هستیم.

فرهنگ دامغان بود و آن موقع مرحوم مرتضوی،

معاون دایی من بود و پسر ایشان، در دبیرستان

مروی تهران، با من همکلاس بود، اما حالا

خبری از او ندارم.

کسیان: استاد، در آن سال ها، وضع

روستای «مود» از نظر وسایل ارتباطی،

چگونه بود؟

استاد معتمدنژاد: آن زمان مثل هر جای دیگر،

در آن روستا، ارتباطات سنتی حاکم بود و مردم

در مراسم و مجالس محرم و ماه مبارک رمضان،

بخصوص در شب های احیاء، مشارکت فعال

داشتند و چون روحانی در محل داشتیم، کس

دیگری از خارج به آنجا نمی آمد. دایی بزرگ من

هم، روحانی بود و آنجا، شغل سردفتری داشت

و منبر می رفت. وسایلی ارتباطی جدید، رادیو

باطری از سال ۱۳۲۴ شمسی به آنجا، آمده بود.

کسیان:

روزنامه، چطور؟

استاد معتمدنژاد:

بعضی از روزنامه ها به آنجا می رسید.

کسیان: رشد

فرهنگی مردم آن

روستا و ترکیب

جالب ارتباطات

سنتی و ارتباطات

جدید و

همینطور، وجود

بستگان روحانی

شما و تأسیس

دبستان و

دبیرستان در

آنجا، ترکیب

خاصی داشته که

در کمتر جایی سابقه داشت، استاد! در

سال های نوجوانی و جوانی در «مود»

کتاب غیررسمی هم می خواندید و

اصولاً در منزل شما، کتاب بود؟

استاد معتمدنژاد: بله، ما در منزل، کتاب های

زیادی داشتیم، یادم هست که مرحوم پدرم به من

می گفت: اگر روزی بخواهی حقوق بخوانی، من

کتاب های «شرح لمعه» را دارم و این کتاب ها را

حتماً باید ببری و من وقتی به دانشگاه رفتم و با

مرحوم دکتر مشکات در دوره دکترای حقوق

درس داشتم، همان نسخه شرح لمعه پدرم را، سر

کلاس می بردم. مرحوم مشکات هم، خیلی به من

لطف داشت. ایشان، اسادی نمونه و برای من

انگو بود. شاید شنیده باشید، که استاد مشکات،

آنقدر به کتاب علاقه داشت که گاهی لباسش را

می فروخت تا بتواند کتاب بخرد! با این همه،

بعداً مجموعه کتابهایش را به دانشکده حقوق

هدیه کرد و بعد آن کتاب ها، به کتابخانه مرکزی

دانشگاه تهران منتقل شد.

کسیان: استاد، خاطرات ایام کودکی

معمولاً به صورتی پررنگ در ذهن انسان

باقی می ماند. لطفاً از خاطرات

کودکی تان در سال های دبستان بفرمایید.

دکتر معتمدنژاد: من خاطرات زیادی از دوران

دبستان دارم. خوشبختانه، خانم شریف زاده،

خانم معلمی که در دوره دبستان به ما درس

می دادند، هنوز زنده هستند. ایشان حالا ۹۰

سال دارند. آن زمان، کلاس های ما تا سال

چهارم، مختلط بود. سال اول هم همین خانم

شریف زاده، معلم ما بود. یادم هست که در همان کلاس اول، دوستی داشتم که کنارم می نشست. یک روز موضوع درس، داستان نمازگزارانی بود که به خاطر صحبت کردن، نمازشان باطل شد و قصه اش، خنده دار بود. پس از خواندن آن داستان در کلاس، دوستم خندید، من هم از خنده او، خنده ام گرفت، خانم معلم ما ناراحت شد و ما را از کلاس بیرون کرد. زمستان سردی بود و برف می بارید. خانم معلم، ما دو نفر را - یک دست بالا، یک پا بالا - نگهداشت. اتفاقاً خاله من هم، معلم همان مدرسه بود، از دور، ما را دیده بود و ناگهان به سرعت آمد و به معلم ما اعتراض کرد، که چرا در آن صبح سرد ما دو نفر را، در آن وضع نگهداشته است.

کجین: استاد، دو ایام جوانی، شعر هم می سرودید؟

استاد معتمدنژاد: بله آن زمان، شعر هم می گفتم.

کجین: اشعارتان در آن سال ها، جایی هم چاپ می شد؟

استاد معتمدنژاد: بله، بعضی از اشعارم در سال ۱۳۳۱ در روزنامه پولاد که آقای جواد تربتی؛ دبیر ادبیات ما منتشر می کرد، چاپ شده است.

کجین: از محتوای اشعارتان در آن سال ها بفرمایید.

استاد معتمدنژاد: اشعار دوره جوانی من، بیشتر محتوای اجتماعی داشت.

کجین: استاد! حضرت عالی احتمالاً

در سال های ۱۳۳۱ به بعد، در تهران بوده اید و آن تراکم تعداد نشریات احزاب و گروه های سیاسی وابسته و ناوابسته را دیده اید. همانطور که می دانید، پس از شهریور ۱۳۲۰ و سقوط رضاخان، دوره آزادی های نسبی مطبوعات ما شروع شد و در آن شرایط، نشریات زیادی با گرایش های مختلف و متضاد منتشر شدند، تا جایی که به قول مخبرالسلطنه هدایت، تعداد آنها از حد حاجت، بیرون رفت. اوج این تراکم مطبوعاتی در دوره سه ساله ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۲ بود. یعنی به قول زنده یاد جلال آل احمد، «دوره ناهار، بازار احزاب سیاسی»، سال هایی که به کودتای سیاه سال ۱۳۳۲ منتهی شد. به نظر شما، مطبوعات ما در آن زمان و آن شرایط، به عنوان یک رسانه تأثیر گذار، در جهت وفاق ملی حرکت می کردند یا در جهت واگرایی؟

استاد معتمدنژاد: آن شرایط به قول مرحوم آل

■ کیهان فرهنگی: مقالات راهمه با اسم واقعی خودتان می نوشتید؟

استاد معتمدنژاد: سال های پس از کودتا، شرایط حاکم بود و رژیم مخالفان و مبارزان گذشته را، مرتب محاکمه و اعدام می کرد و من برای انعکاس شرایط کتابی را با عنوان «در آستانه مرگ» ترجمه کردم و آنجا از اسم مستعار «کمند» استفاده کردم که کوتاه شده «کازم معتمدنژاد» بود؛

احمد، دوره مطبوعات دهان دریده بود و نشریات، غالباً در جهت تفرقه و واگرایی حرکت می کردند.

کجین: در آن شرایطی که مردم و رهبران سیاسی و مذهبی، مبارزه بزرگی را برای استیفای حقوق ملت ایران شروع کرده بودند و با استعمار انگلستان می جنگیدند. با کشف اسناد خانه سدان، معلوم شد که نزدیک به ۵۰ روزنامه نگار، خبرنگار و مدیر نشریه از شرکت نفت ایران و انگلیس، پول و کاغذ می گرفتند تا با نام های مستعار دکتر و مهندس در تعداد زیادی از نشریات، مطالبی به نفع انگلیسی ها و علیه رجال سیاسی و مذهبی ما، منتشر کنند.

استاد! به نظر شما، چرا در شرایط پس از مشروطه و پس از سقوط رضاخان، ما صاحب نشریاتی هتاک، خوفاگر یا وابسته شدیم، و چرا گسترش نشریات در آن دو مقطع، به جای آن که، باعث رشد آگاهی ها و وفاق ملی باشند، ابزاری برای تخریب و اتهام و تفرقه شدند؟

استاد معتمدنژاد: فقدان تجربه و تمرین دمکراسی، باعث آن آشفتگی ها شده بود.

کجین: اجازه بدهید به موضوع تحصیلات دانشگاهی تان برگردیم، آیا پس از گرفتن دیپلم، بلافاصله به دانشگاه رفتید؟

استاد معتمدنژاد: من بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ کنکور دادم. آنجا از ما خواسته بودند که کتاب هایی را که خوانده ایم، اسم ببریم. من هم، اسم کتاب هایی را، که خوانده بودم، نوشتم. این اسامی برای آنها خوشایند نبود، چون در آن کتاب ها، از استقلال، آزادی و ملی شدن نفت دفاع شده بود و آنها، اصلاً ورقه مرا تصحیح نکردند و وقتی نتیجه را اعلام کردند، اسم من جزو قبولی ها نبود.

کجین: اصلاً طرح آن سؤال ما، برای شناسایی و حذف دانشجویان انقلابی و مبارز بود.

استاد معتمدنژاد: به هر حال، بعد از آن، من به دانشکده ادبیات و رشته زبان فرانسه رفتم و یک سال، زبان فرانسه خواندم و سال بعد، دوباره کنکور دادم و قبول شدم و به دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفتم و بعد با یکی از دانشجویان هم رشته ام، ازدواج کردم.

کجین: استاد، در جریان وقایع ۱۶ آذر دانشگاه هم قرار داشتید؟

استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

کجین: این شعر جایی هم چاپ شده است.

استاد معتمدنژاد: من بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ کنکور دادم. آنجا از ما خواسته بودند که کتاب هایی را که خوانده ایم، اسم ببریم. من هم، اسم کتاب هایی را، که خوانده بودم، نوشتم. این اسامی برای آنها خوشایند نبود، چون در آن کتاب ها، از استقلال، آزادی و ملی شدن نفت دفاع شده بود و آنها، اصلاً ورقه مرا تصحیح نکردند و وقتی نتیجه را اعلام کردند، اسم من جزو قبولی ها نبود.

کجین: اصلاً طرح آن سؤال ما، برای شناسایی و حذف دانشجویان انقلابی و مبارز بود.

استاد معتمدنژاد: به هر حال، بعد از آن، من به دانشکده ادبیات و رشته زبان فرانسه رفتم و یک سال، زبان فرانسه خواندم و سال بعد، دوباره کنکور دادم و قبول شدم و به دانشکده حقوق دانشگاه تهران رفتم و بعد با یکی از دانشجویان هم رشته ام، ازدواج کردم.

کجین: استاد، در جریان وقایع ۱۶ آذر دانشگاه هم قرار داشتید؟

استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

کجین: این شعر جایی هم چاپ شده است.

استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

کجین: این شعر جایی هم چاپ شده است.

استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

کجین: این شعر جایی هم چاپ شده است.

استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

کجین: این شعر جایی هم چاپ شده است.

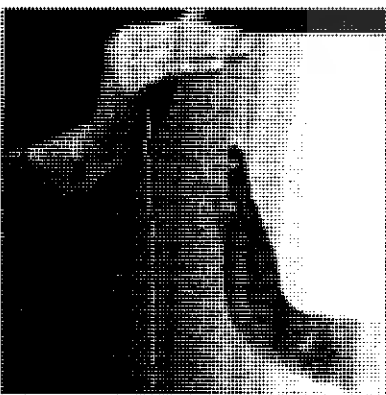
استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.

کجین: این شعر جایی هم چاپ شده است.

استاد معتمدنژاد: بله. همان روز ۱۶ آذر، من در رشته حقوق درس می خواندم. ما در دانشکده ادبیات - دانشسرای عالی سابق در میدان بهارستان بودیم - و علیه نیکسون اعلامیه پخش می کردیم. اگر اشتباه نکنم، آن وقت رییس دانشسرای عالی ادبیات، دکتر بینا بود. به هر حال، سربازان به داخل دانشسرا ریختند و ما را تعقیب می کردند و من از پنجره فرار کردم و به این ترتیب، نتوانستند مرا دستگیر کنند. بعد، راهی دانشگاه تهران شدیم و شنیدیم که در دانشگاه، آن واقعه دردناک اتفاق افتاده.

ما شب هفت آن سه شهید را، در دانشکده ادبیات برگزار کردیم و مخفیانه سرمزار آن شهیدان، رفتیم و من همانجا، شعری را که سروده بودم، خواندم.



کیهان

استاد معتمدنژاد: خیر، اما آن را دارم، اگر پیدا کردم می‌دهم که در کیهان فرهنگی چاپ کنید. **به هر حال**، آن سال‌ها ضربه کودتا، در بسیاری از جوانان و شاعران ما، تأثیر نامطلوبی گذاشت، بسیاری از مردم از سیاست دلزده شدند، بسیاری منزوی و مأیوس شدند و خیلی‌ها به مواد انیرونی رو آوردند. ادبیات پس از کودتا، یأس آلود بود. افراد خیلی کمی بودند، که هنوز امید به مبارزه داشتند.

کسین: ذهن جوانان آن نسل، به تدریج با ادبیات خاصی مأنوس شد که کمتر امیدواری در آن بود. همانطور که فرمودید، پس از کودتای سال ۱۳۳۲ افراد کمی بودند که امید به مبارزه را در دل خودشان و دیگران زنده نگه می‌داشتند. یکی از آن افراد مرحوم حیدر رقابی «هاله» بود، با آن شعر معروفش «مرا بیوس» که بر اساس آن، ترانه‌ای با همین نام ساختند که امید دهنده، حماسی و در عین حال، کمی غم‌انگیز بود. اشعار و قطعات نثر «کارو» هم تأثیرگذار بود، یا کتاب‌های «شکست سکوت» و «نامه‌های سرگردان».

استاد معتمدنژاد: بله، و با آن نامه‌های معروفش، که یکی هم خطاب به علی دشتی بود: «به کشتیبانی بی کشتی علی دشتی»، و نقدهایی که بر بعضی چیزها داشت و ما می‌خواندیم.

کسین: بعد از کودتای سال ۱۳۳۲، دکتر شریعتی، شعری حماسی و امیدوارانه درباره ادامه مبارزه، خطاب به شمع گفته بود که در مجله فردوسی چاپ شده بود و آنجا برای گریز از سانسور پس از کودتا، شعر را با نام «مرحوم علی شریعتی مزینانی» چاپ کرده بود. استاد! شما آن سال‌ها با دکتر شریعتی آشنایی داشتید؟

استاد معتمدنژاد: آشنایی من با دکتر شریعتی جریان جالبی دارد، سال ۱۳۴۰ من در فرانسه بودم. آن زمان، دنبال این بودم که مهد کودکی پیدا کنم تا دختر کوچکم را به آنها بسپارم. پیدا کردن مهد کودک هم آن زمان در فرانسه، خیلی مشکل بود. سرانجام مهد کودکی نزدیک دانشگاه و دور از منزل خودمان پیدا کردم. وقتی که دختر دو ساله‌ام را به آنجا بردم و مشغول تمویض لباسش بودم تا او را به مستوول مهد کودک تحویل بدهم، دیدم خانمی هم آمد تا فرزندش را به آنجا بسپارد. این خانم، فارسی صحبت می‌کرد. من خوشحال شدم و خودم را به

■ کیهان فرهنگی: استاد، در آن سال‌ها، وضع روستای «مود» از نظر وسایل ارتباطی، چگونه بود؟

استاد معتمدنژاد: هر جای دیگر، در آن روستا، ارتباطات سنتی حاکم بود و مردم در مراسم و مجالس محرم و ماه مبارک رمضان، بخصوص در شب‌های احیاء، مشارکت فعال داشتند. دایمی بزرگ من هم، روحانی بود و آنجا، منبر می‌رفت.

او معرفی کردم و آشنا شدیم، او هم خودش را معرفی کرد و گفت: من پوران شریعتی «شریعت رضوی» هستم، و همان روز یا روز بعد از آن بود، که من و همسر و خانم دکتر شریعتی به رستوران دانشجویی رفتیم و ناهار خوردیم. به این ترتیب بود که من از طریق همسر دکتر شریعتی با ایشان، آشنا شدم و این آشنایی ادامه پیدا کرد و در پاریس با هم، همکاری می‌کردیم. سال ۱۳۴۲ که دکتر شریعتی می‌خواست به ایران بیاید، دوستان و دانشجویان در دانشگاه برای او، مراسمی به عنوان خداحافظی گذاشتند و دکتر شریعتی هم برایمان صحبت کرد. آن مراسم و دیدار، آخرین دیدار من با دکتر شریعتی بود، چون وقتی به ایران آمدم، نتوانستم خدمت ایشان برسم.

کسین: استاد اجازه بدهید به تحصیلات دانشگاهی تان برگردیم، فرمودید که یک سال در دانشکده ادبیات زبان فرانسه خواندید و بعد در رشته حقوق، ادامه تحصیل دادید. لطفاً از آشنایی تان با دکتر مصباح زاده بفرمایید.

استاد معتمدنژاد: وقتی که به دانشکده حقوق رفتم، دکتر مصباح زاده مدیر مؤسسه کیهان و استاد دانشگاه بود و به ما در سال دوم رشته حقوق، حقوق قضا درس می‌داد. آن موقع هم، دانشجو زیاد بود- حدود ۱۵۰ نفر- و دکتر مصباح زاده همه را نمی‌شناخت. من آن موقع با ایشان آشنایی نداشتم، تا این که در مقطع دکتری، مجدداً شاگرد ایشان شدم و او باز هم استاد

حقوق جزای ما شد. ما، در مقطع دکتری ۱۱ نفر بودیم و جز من، آن ۱۰ نفر دیگر، همه از قضات و وکلای دادگستری بودند. وقتی که در مهرماه سال ۱۳۳۶ به کلاس رفتم، به من گفتند: تو اشتباه آمده‌ای! فکر می‌کردند من دانشجوی دوره لیسانس هستم، گفتند: کلاس‌های لیسانس، جای دیگر است. سن آنها زیاد بود، دو نفر از آنها، مرحوم شفایی و مرحوم بشیر فرهمند بودند که قاضی دیوان عالی کشور بودند. یکی دیگر، مرحوم دکتر ناطقی: قاضی استیفاء بود. مرحوم جهان هم بود، که وکیل دادگستری بود. تمام آنها، قضات عالی رتبه دادگستری بودند که در دوره دوم کنکور همراه من قبول شده بودند. **کسین:** گویا، آن زمان دانشجویان از لیسانس به دوره دکتری می‌رفتند، همینطور است؟

استاد معتمدنژاد: بله. آن زمان این طور بود و من هم آن موقع ۲۳ سال داشتم. در همان زمان بود، که دکتر مصباح زاده در کلاس حقوق جزا به دانشجویان پیشنهاد کرد، اگر کسی مایل است با کیهان همکاری کند، بیاید که ترتیب کار را بدهم. آن موقع، من با یکی دیگر از همکلاسی‌ها - از دوستانم- داوطلب شدیم. من برای مترجمی زبان فرانسه پیشنهاد دادم و مرحوم دکتر ناطقی هم برای آرشبو حقوقی کیهان، داوطلب شد. وقتی که من پیش مصباح زاده رفتم، ایشان در محل آرشبو روزنامه کیهان، در ساختمانی در کوچه اتابک بود. همان جا یکی از سرمقاله‌های روزنامه لوموند را به من دادند که ترجمه کنم و من هم پس از یک ساعت، آن را ترجمه کردم و به ایشان دادم. گفتند: خوب است. به این ترتیب، من کارم را در بخش اخبار خارجی روزنامه کیهان شروع کردم. دکتر مصباح زاده گفت: اگر می‌خواهی اینجا کار کنی، باید مرتب باشی و به موقع بیایی و کار خودت را انجام بدهی، در آن صورت می‌توانی در کیهان پیشرفت کنی و درم دانشگاه را هم بخوانی، در دوره دکتری هم می‌توانیم با هم همکاری بیشتری داشته باشیم.

کسین: کلاس‌های دوره دکتری آن زمان، بعد از ظهرها تشکیل می‌شد؟

استاد معتمدنژاد: بله. و به همین جهت، صبح‌ها بیکار بودم و صبح خیلی زود به کیهان می‌رفتم و کارم را با ترجمه اخبار فرانسه شروع می‌کردم. وقتی صفحات اخبار خارجه آماده می‌شد، اخبار من جزو اولین خیرها بود. بعد از دو سه ماه، وقتی مصباح زاده دید که خیلی دقیق هستم، خیلی سریع مسئولیت آن بخش را به من واگذار کرد، در حالی که افرادی آنجا بودند که از من بزرگتر بودند. من آنجا، سرمقاله‌های لوموند

و اخبار خبرگزاری فرانسه را، ترجمه می کردم.

کسیان: مصباح زاده می کوشید افراد با استعداد دانشگاهی را جذب کند، او حتی توزیع روزنامه را هم با دانشجویان شروع کرده بود. استاد! آن زمان جز شما چه کسان دیگری در بخش ترجمه بودند؟

استاد معتمدنژاد: آقای کاوه دهگان بود. مرحوم بهزادباشی بود که سرمقاله های «هرالد تریبون» را از انگلیسی ترجمه می کرد. جهانگیر افکاری هم بود. یادم هست قبل از پیروزی فیدل کاسترو در کوبا، ژان پل سارتر به کوبا رفته بود و سلسله مقالاتی در مجله «فرانسوار» با عنوان «توفان بر فراز کوبا» نوشته بود. من به آقای افکاری گفتم: اینها را ترجمه کن. عنوان را هم خودم تعیین کردم و گفتم: «جنگ شکر در کوبا» خوب است. او هم با پیشنهاد موافقت کرد. وقتی این مقالات در کیهان چاپ شد، خیلی با استقبال مواجه شد. انصافا مقالات، خوب و دقیق ترجمه شده بود. این پاورقی، آفندر طالب داشت که به سرعت کتاب شد و تا به حال هم چندین و چند بار چاپ شده است.

خب، ما به جهت این قضیه، عده ای مخالف هم در داخل کیهان پیدا کردیم. مخالفان پیش دکتر مصباح زاده رفتند و گفتند: اینها دارند درباره کشوری مطلب می نویسند که هنوز کسی آنجا را نمی شناسد و به این ترتیب، سرمایه کیهان را هدر می دهند! این کار آنها یا عملی بود، یا این که از روی حسادت، به هر حال باعث شد که جلسه شورای روزنامه را، با شرکت همه مسئولان بخش های داخلی و خارجی، تشکیل دادند.

کسیان: آن زمان سردبیر کیهان، چه کسی بود؟

استاد معتمدنژاد: سردبیر آن وقت، دکتر سمسار بود. به هر حال همه را جمع کرد و صحبت کرد و گفت: همکاران شما می گویند چرا درباره کوبا، اینقدر مطلب نوشته اید؟ در اخبار هم، گاهی راجع به کوبا تیر می زنید، در حالی که، کسی کوبا را نمی شناسد. اتفاقا از چند نفر هم پرسید: پایتخت کوبا کجاست، یا رییس کشور کوبا کیست؟ و اغلب گفتند: نمی دانیم! گفت: ملاحظه می کنید،

کسی کوبا را نمی شناسد. من گفتم شما به زودی متوجه خواهید شد که کار ما چقدر اهمیت دارد. به هر حال، سال ها بعد، مصباح زاده گفته بود: معتمدنژاد در آن مورد درست گفته بود و ما نمی دانستیم که آن موضوع، چقدر اهمیت دارد و حالا می فهمیم که جوان ها، مغزشان خیلی بهتر کار می کند تا ما مسن ترها.

کسیان: البته سیاست کلی رژیم هم، با طرح مساله کوبا و اصولا با برجسته کردن اخبار نیروهای چپ و مستقل، چندان موافق نبود.

استاد معتمدنژاد: بله. رژیم موافق نبود که آن مسایل مطرح بشود و احتمالا موضوع همین بود. به هر حال، بعد از چاپ آن پاورقی ها، مزاحمت ها هم برای ما زیادتر شد. البته، ما باز هم به مناسبت های مختلف درباره لائوس و جنگ ویتنام و اسپوتنیک های شوروی و سفر گاگارین به فضا، مطلب می نوشتیم و آن موضوعات را، تیر می کردیم، اما دستگاه موافق نبود و مرتب ما را به سازمان امنیت در خیابان ایرانشهر احضار می کردند و توضیح

■ استاد معتمدنژاد: اولین شهری،

که لوله کشی آب در آن تأسیس شد،

بیرجند بود. آقای محیط

طباطبایی می گفت، در بیرجند

هشت موزه وجود دارد که اغلب در

خانه ها یا در باغ های امرای سابق

منطقه است.

می خواستند و ما تقریبا هر دو یا سه ماه یکبار، آنجا می رفتیم. آنها ما را نگه می داشتند و تهدیدمان می کردند و از ما می خواستند که تعهد بدهیم دیگر چیزی ننویسیم که به رژیم لطمه بزند و ما هم تعهد می دادیم که علیه مصالح مملکت چیزی نمی نویسیم و برمی گشتیم و کار خودمان را دنبال می کردیم! یادم هست وقتی «پاتریس لومومبا» نخست وزیر کنگو کشته شد، سلسله مقالات «لومومبا، پیامبر سیاه» را نوشتم، که خیلی مورد توجه قرار گرفت.

کسیان: مقالات را همه با اسم واقعی خودتان می نوشتید؟

استاد معتمدنژاد: من فقط در یک مورد از اسم مستعار «کمند» استفاده کردم و آن هم، داستانی دارد. همانطور که می دانید سال های پس از کودتا، شرایط خفقان باری بر کشور حاکم بود و رژیم مخالفان و مبارزان گذشته را، مرتب محاکمه و اعدام می کرد و من تحت تاثیر آن فضا و برای انعکاس شرایط یک زندانی که در انتظار اعدام و تیرباران است، کتابی را از «کابل جسمان» با عنوان «در آستانه مرگ» ترجمه کردم و آنجا از اسم مستعار «کمند» استفاده کردم که کوتاه شده «کاظم معتمدنژاد» بود؛ اما تفسیرهای سیاسی ام، امضا نداشت. به هر حال، اوضاع و احوال اینطور بود، تا این که دکتر مصباح زاده برای تأسیس دانشکده روزنامه نگاری فعال شد.

کسیان: به این ترتیب، شما در آن سال ها، بیشتر به روزنامه نگاری علاقه مند شدید و کمتر در شغل تخصصی خودتان یعنی وکالت بودید.

استاد معتمدنژاد: من وقتی لیسانس را گرفتم، جوان بودم و به این خاطر، نه می توانستم قاضی بشوم و نه وکیل دادگستری. به همین جهت، به کارآموزی وکالت در دفتر مرحوم ابوالفضل لسانی پرداختم که آن موقع، سناتور بود. او یکی از کسانی بود که با قرارداد کنسرسیوم نفت مخالفت کرد و آدم با وجهه ای بود. من از طریق آشنایی خانوادگی، توانستم مرحوم لسانی را ببینم، سه سال کارآموزی کردم تا بعد بتوانم پروانه وکالت را بگیرم و البته، سال ها بعد گرفتم.



با آقای سیاوش گل سرخی هم کارآموزی جدید کردم و چون نتوانستم به موقع بروم و کیل بشوم، این بود که در کار روزنامه ماندم، در روزنامه هم موفقیت پیدا کرده بودم.

همانطور که گفتم، دکتر مصباح زاده می خواست از طریق روزنامه کیهان، دانشکده روزنامه نگاری تأسیس کند و به همین منظور، مرا جزو کسانی قرار داد که بورسیه شده بودند تا بروند خارج تحصیل کنند و برگردند تا کادر مدرسین دانشکده تأمین بشود. البته، قبل از من، آقای دکتر مولانا و آقای دکتر ابوالقاسم منصفی را به آمریکا و فرانسه فرستاده بود. به من هم، مرتب توصیه می کرد که باید در فرانسه ادامه

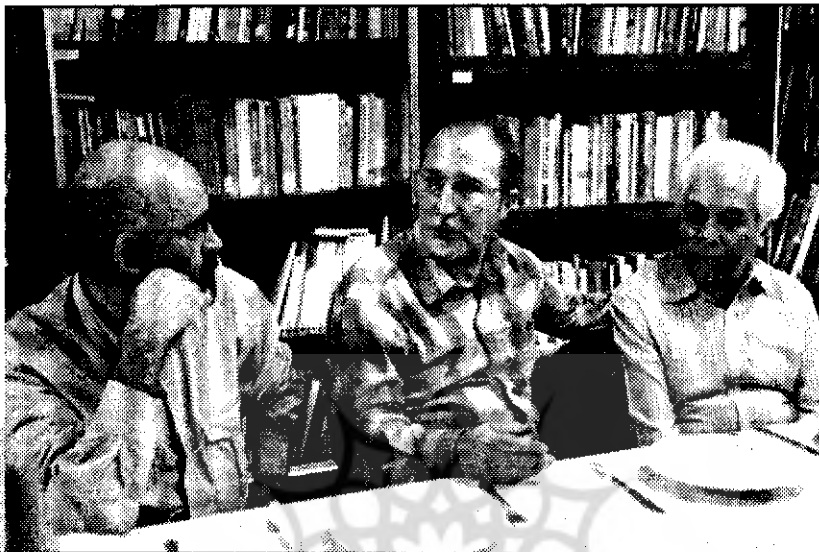
تحصیل بدهی و برگردی تا دانشکده روزنامه نگاری را تأسیس کنیم.

کیهان فرهنگی: علاقه دکتر مصباح زاده به ایجاد دانشکده روزنامه نگاری، تنها ایجاد وجهه برای موسسه کیهان بود یا مسایل دیگری هم در این میان مطرح بود؟

استاد معتمدنژاد: بعد از ۲۸ مرداد و کودتا و آن شرایط، فضای دانشگاهها به کلی عوض شده بود و تبدیل به محیطی سراسر رعب و وحشت شده بود. آمریکایی ها هم از موقعیت سوء استفاده کرده بودند و یک دوره روزنامه نگاری با نام «کلاس های آزاد روزنامه نگاری» در دانشکده حقوق دایر کرده بودند و از داخل تحریریه نشریات هم، عده ای روزنامه نگار وابسته را جمع کرده بودند و آنجا فعالیت می کردند و این امر، برای دکتر مصباح زاده خوشایند نبود. او آدم بانفوذی بود و به همین جهت در سال ۱۳۳۴ سعی کرد در

دانشکده علوم اجتماعی

رشته روزنامه نگاری تأسیس کند. آن موقع، دکتر اقبال؛ رئیس شورای عالی دانشگاه تهران بود و تقاضای دکتر مصباح زاده را پذیرفت و اسنادش هست و چاپ شده. در آن اسانامه، تصویب شده بود که دانشگاه تهران از سال ۱۳۳۵ و حداکثر سال ۱۳۳۶، دانشکده روزنامه نگاری را تشکیل بدهد. ولی احتمالاً آمریکایی ها نگذاشتند که این کار انجام بشود.



روزنامه نگاری، رشته ای نیست که خارجی بیاید و آن را تدریس کند، و تشخیص می دهد که باید امکانات را، از داخل فراهم کند و به همین جهت، سال ۱۳۳۴ که به

ایران برمی گردد، تصمیم می گیرد که عده ای را به خارج بفرستد تا تعلیم روزنامه نگاری ببینند و برگردند. خوب، دکتر مولانا آن موقع پدر و مادرش، در اثر تصادف فوت کرده بودند و دکتر مصباح زاده هم برای دلجویی از ایشان، او را به آمریکا می فرستد و تصمیم می گیرد که عده ای دیگر را هم، به کشورهای دیگر بفرستد، از جمله،

دکتر ابوالقاسم منصفی را به فرانسه می فرستد. اما آن موقع، هنوز در فرانسه، دوره دکتری روزنامه نگاری تأسیس نشده بود و ایشان در یک مدرسه عالی روزنامه نگاری که جنبه خصوصی داشته، دوره اش را تمام کرد و دیپلم گرفت و برگشت.

کیهان: سفر تحصیلی شما به فرانسه، چرا آنقدر با تأخیر انجام شد؟

استاد معتمدنژاد: من برای رفتن به فرانسه مشکل داشتم. از یک طرف، نمی توانستم کار کیهان را رها کنم و از طرفی، کسی نبود که اخبار خارجی را سرپرستی کند. وقتی دکتر منصفی از فرانسه برگشت، دکتر مصباح زاده گفت: حالا که دکتر منصفی آمده، تو می توانی به فرانسه بروی. به هر حال، دکتر منصفی کار مرا به عهده گرفت و من با استفاده از بورس سفارت فرانسه در سال ۱۳۴۰ برای کارآموزی و تحصیل به پاریس رفتم.

کیهان: آن موقع، دکترای حقوقان را نگرفته بودید؟

استاد معتمدنژاد: من آن موقع در ایران، دوره دکتری را گذرانده بودم و شهادت نامه دوره دکتری را هم گرفته بودم و رساله ام درباره نظام حقوقی مطبوعات بود که دیگر نتوانستم آن را، تهیه کنم و بگذارم. در فرانسه، هم در دانشکده حقوق و هم در دوره تازه تأسیس روزنامه نگاری که یک ماه قبل از ورود من تأسیس شده بود، نام نویسی کردم و درس ها را هم به موازات هم

استاد معتمدنژاد: آقای دکتر مولانا سال ۱۳۴۸ یعنی دو سال بعد از تأسیس موسسه به تهران آمد. یادم هست که آن زمان دکتر مولانا می گفت: حالا در کنار روزنامه نگاری «ارتباطات» هم خیلی اهمیت پیدا کرده، و ما هم اسم جامع «دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی» را برای خودمان انتخاب کردیم.

آنها در این موضوع، کارشکنی می کردند. کیهان فرهنگی: فکر فرستادن کسانی مثل حضرت عالی، آقای دکتر مولانا و مرحوم دکتر منصفی به آمریکا و فرانسه برای تحصیل روزنامه نگاری، چگونه برای دکتر مصباح زاده پیش آمد، مثلاً چرا مثل آمریکایی ها از همان تحریریه نشریات یا از اسانید خارجی، استفاده نکردند، چون تربیت استاد در خارج، زمان می برد.

استاد معتمدنژاد: اتفاقاً، مصباح زاده ابتدا به این فکر بود که به کشورهای دیگر برود و استاد جذب کند. به همین خاطر به انگلستان، فرانسه، آلمان و آمریکا رفت، ولی بعد متوجه می شود که استاد خارجی به درد این کار نمی خورد و

ادامه دادم و در عین حال، برای این که بتوانم برای تدریس روزنامه نگاری آماده بشوم، در «سمنار توسعه» که یونسکو از سال ۱۹۸۵ برای تربیت استادان و روزنامه نگاران در مرکز آموزش عالی بین المللی روزنامه نگاری در استراسبورگ تشکیل داده بود، داوطلب شدم. آن دوره هم، دوره ای نبود که کلاس داشته باشد، دوره ای بود که برای آن، باید یک پایان نامه تهیه می شد.

کشیان: موضوع پایان نامه، آزاد بود؟
استاد معتمدنژاد: درباره مطبوعات باید می نوشتیم یا هر زمینه دیگری، که مربوط به مطبوعات می شد. من سعی کردم مطلبی درباره تمرکز مطبوعات در ایران، تهیه کنم. به همین جهت، درباره تمرکز دو گروه نشریه، یعنی «اطلاعات» و «کیهان» کار کردم.

کشیان: منظورتان از تمرکز چه بود؟
استاد معتمدنژاد: تمرکز اقتصادی، به این معنا که آنها مالکیت واحد دارند.

استاد معتمدنژاد: آن موقع بیشتر نشریات یا عضو کیهان بودند یا اطلاعات. این تمرکز تعداد زیاد نشریات، در دست دو گروه مطبوعاتی در کشوری در حال توسعه، برای آنها جالب بود، چون در دیگر کشورهای در حال توسعه، چنین گروه هایی نبود. به این ترتیب با نوشتن این تحقیق، جزو کسانی شدم که از آن مؤسسه دیپلم تدریس روزنامه نگاری گرفتم و بالاخره پس از چهار سال، در سال ۱۳۴۳، هم دکترای علوم سیاسی از دانشکده حقوق دانشگاه پاریس گرفتم و هم از انستیتوی مطالعات سیاسی فرانسه، دکترای روزنامه نگاری گرفتم که جامع تر از روزنامه نگاری است و در واقع، علوم ارتباطات است. فرانسوی ها آن زمان «در انستیتوی مطبوعات و علوم خبری و اطلاعاتی»، روی «اطلاعات» کار می کردند و بعد آن را تکمیل کردند و حالا شده «علوم اطلاعاتی و ارتباطی»
کشیان: استاد، آن پژوهش درباره تمرکز دو گروه مطبوعات در ایران، چاپ نشده است.

استاد معتمدنژاد: خیر، متأسفانه چاپ نشد و الان هست و من در آن زمان، یک سال در مرکز تربیت روزنامه نگار در فرانسه کارآموزی کردم و در واقع، در پاریس خبرنگاری و کار عملی کردم و گزارش این جریان را هم برای دکتر مصباح زاده به تهران می فرستادم که مثلاً امروز پیش عده ای از کسبه، قصاب، کتابفروش و غیره رفتم، یا مثلاً به نمایشگاه فلان رفتم و بازدید کردم و گزارشش را آوردم. دوره صفحه آرایی و از این قبیل را هم دیدم. این تجربیات عملی من در فرانسه باعث شد که وقتی در تابستان سال ۱۳۴۳ به ایران

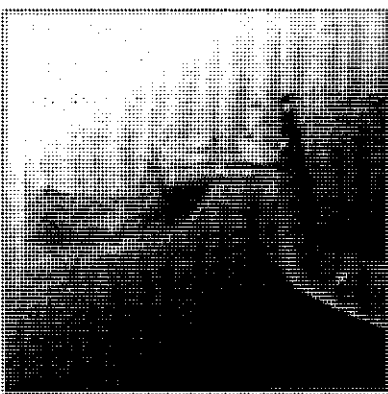
استاد معتمدنژاد: من بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ کنکور دادم. آنجا از ما خواسته بودند که کتاب هایی را که خوانده ایم، اسم ببریم. من هم، اسم کتاب هایی را، که خوانده بودم، نوشتم. این اسامی برای آنها خوشایند نبود، چون در آن کتاب ها، از استقلال، آزادی و ملی شدن نفت دفاع شده بود و آنها، اصلاً ورقه مرا تصحیح نکردند و وقتی نتیجه را اعلام کردند، اسم من جزو قبولی ها نبود.

برگشتم، فکر ایجاد دانشکده روزنامه نگاری در ذهنم پررنگ تر بشود. آن زمان، دکتر منصفی در تهران بود اما دکتر مولانا هنوز برنگشته بود. من عجله داشتم و پرشوق بودم. گفتم: الان باید هرچه زودتر مقدمات تشکیل دانشکده را فراهم کنیم، و برای این منظور، پیشنهاد کردم همان سال، کنکور بگذارند. دکتر مصباح زاده راضی شد که ما برای گرفتن ۲۵ تا ۳۰ دانشجو برای دوره آموزشی عالی روزنامه نگاری کیهان، کنکور بگذاریم. محل کنکور هم ساختمان متعلق به «افراشته ها» بود که کیهان اجاره کرده بود. نمی دانم، کیهان، هنوز آن ساختمان را دارد یا نه؟ به این ترتیب، در شهریور ۱۳۴۳ دوره روزنامه نگاری را، در مؤسسه کیهان دایر کردیم.

کشیان: داوطلبان چند نفر بودند؟
استاد معتمدنژاد: ۶۰۰ نفر در کنکور ما شرکت کردند که بیشترشان دیپلم و عده ای هم لیسانسه بودند و ما از بین آنها ۲۵ نفر را پذیرفتیم.
کشیان: از آن جمع ۲۵ نفره، حالا چند نفر را می شناسید؟
استاد معتمدنژاد: آقای مهاجر، مرحوم دکتر رهین و آقای زند مقدم را به خاطر دارم.
کشیان: استاد تا چه سالی خارج از حوزه وزارت آموزش و پرورش و دانشگاهها، فعالیت هایتان را به آن صورت، ادامه دادید؟
استاد معتمدنژاد: ما تا سال ۱۳۴۴ این کار را ادامه دادیم. در آن سال، متوجه شدیم کسانی که

آنجا تحصیل کرده اند، یا جذب کیهان شده اند یا در جاهای دیگری مشغول به کار شده اند. آن زمان، صحبتی بود که کلاس های ما، در دانشگاه تشکیل بشود. من توصیه کردم، شما که می خواهید کلاس ها را در دانشگاه برگزار کنید، چرا برای این رشته، یک دانشکده مستقل تأسیس نمی کنید؟ من خودم پیشقدم شدم و اساسنامه ای برای این دانشکده تهیه کردم، آن برنامه حالا هم هست و بقیه سوابق آن هم در کیهان است و باید یک روز بیاییم و پیدا کنیم. به هر حال، اساسنامه آنجا و برنامه تأسیس دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی را نوشتم و تقاضایمان را به شورای مرکزی دانشگاه دادیم. آن موقع، این شورا جزو وزارت آموزش و پرورش بود و هنوز وزارت علوم تأسیس نشده بود. شورای مرکزی دانشگاه هم تشکیل می شد از روسای دانشگاههای مملکت. وزیر آموزش و پرورش هم، رئیس شورا بود. دکتر جهانشاه صالح؛ رئیس وقت دانشگاه تهران، وقتی متوجه شد که دکتر مصباح زاده پیشنهاددهنده تأسیس دانشکده است، مخالفت کرد. حالا یا به او گفته بودند یا نظر خودش بود و حسادتش گل کرده بود، نمی دانم. به هر حال، گفت: نه، ما خودمان این رشته را در دانشگاه دایر می کنیم و لازم نیست جای دیگری هم، دایر شود. به همین جهت، او با استفاده از اساسنامه ما و دعوت از شاگردان کلاس های آمریکایی ها، دوره لیسانس روزنامه نگاری را تشکیل داد و از مهر ۱۳۴۵ شروع به تدریس کردند.

کشیان: آن زمان، وضعیت کلاس های روزنامه نگاری آمریکایی ها در دانشگاه از نظر مدرک تحصیلی، چگونه بود؟
استاد معتمدنژاد: آنها مدرک رسمی به کسی نمی دادند. تنها یک گواهی می دادند که مثلاً این دوره طی شده، تابلویی هم با عنوان «موسسه روزنامه نگاری» درست کرده بودند.
کشیان: گزینش در آن کلاس ها، با کنکور بود؟



استاد معتمدنژاد: نه، اصلاً کنکوری در بین نبود، کلاس‌های آزاد بود و آمریکایی‌ها از اعضای هیات تحریریه روزنامه‌ها دعوت کرده بودند که بروند آنجا، دوره ببینند و همانطور که گفتم، اساتیدشان هم از افراد وابسته و از تحریریه نشریات بود.

کشیان: سطح سواد دانشجویان هم برایشان مطرح بود؟

استاد معتمدنژاد: بله، شرط دیپلم داشتند.

کشیان: استاد! با توجه به ارتباط

سیاسی - فرهنگی جهان‌شاه صالح با آمریکایی‌ها، تصور نمی‌کنید مخالفت جهان‌شاه صالح با دکتر مصباح زاده، فراتر از حسادت شخصی و به نوعی رقابت آمریکا و انگلیس در این عرصه، بوده است؟

استاد معتمدنژاد: بعید نیست، چون وقتی آنها دوره لیسانس روزنامه‌نگاری را دایر کردند، آقای مرعشی را که آن موقع، مدیرکل روابط عمومی دانشگاه تهران بود و ظاهراً روابطی هم با سازمان امنیت داشت، مدیر آنجا کردند، در صورتی که فکر می‌کنم او لیسانس هم نداشت! به هر حال، با وجودی که آنها تقاضای ما را معوق گذاشتند و دوره روزنامه‌نگاری را جهان‌شاه صالح با آمریکایی‌ها تأسیس کرده بود، سال ۱۳۲۵ مصباح زاده در شورای مرکزی دانشگاه اعمال نفوذ کرد و پورداود را که آدم غیرسیاسی و بی‌طرفی بود، به عنوان رئیس معرفی کرد و شورا هم، طرح او را تصویب کرد. منتها، عنوان روزنامه‌نگاری را نپذیرفتند و به جای آن، تنها با عنوان «موسسه عالی تجربی مطبوعات و روابط عمومی» آن هم فقط برای یک دوره دو ساله فوق دیپلم، موافقت کردند و آنجا استدلالشان این بود که برای روزنامه‌نگاری لازم نیست کسی بالاتر از دیپلم داشته باشد و لیسانس زیادی است! و گفته بودند ما به شما بیشتر از این اجازه نمی‌دهیم. این اجازه که صادر شد، ما آن را قبول نکردیم، مصباح زاده هم نپذیرفت که با آن شرایط دانشجوی بپذیرد. می‌دانید که مصباح زاده، آدم زرنگی بود و با دکتر اقبال هم روابطی داشت. به او توصیه شده بود که دکتر اقبال را در راس کار معرفی کند. ایشان هم دکتر اقبال را دیده بود و رضایت او را برای آن کار، جلب کرده بود. به همین جهت، مصباح زاده پیش پورداود رفت و گفت: چون شما نفوذ سیاسی ندارید و اقبال دارد، مصلحت این است که اقبال را به جای شما بگذاریم، او هم قبول کرد. به هر حال، اسم دکتر اقبال که به شورای مرکزی دانشگاه رفت، آنها نپذیرفتند و اوایل مهرماه ۱۳۴۶ دوره لیسانس «موسسه عالی مطبوعاتی و روابط عمومی» دایر شد. در کنکوری هم که در مهرماه برگزار کردیم،

قبلاً برای یک گروه فرهنگی ساخته بودند و ما آن را، اجاره کردیم و تابلو موسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی را بالا بردیم. آقای دکتر محفیان راد هم از نخستین دانشجویان ما، در آن دوره هستند که حالا مایه افتخار ما هستند. به هر حال، بعد از راه‌اندازی موسسه، فرمان را متمرکز کردیم روی این موضوع، که این موسسه را به دانشکده تبدیل کنیم.

کشیان: آن زمان، هنوز آقای دکتر مولانا در آمریکا بود؟

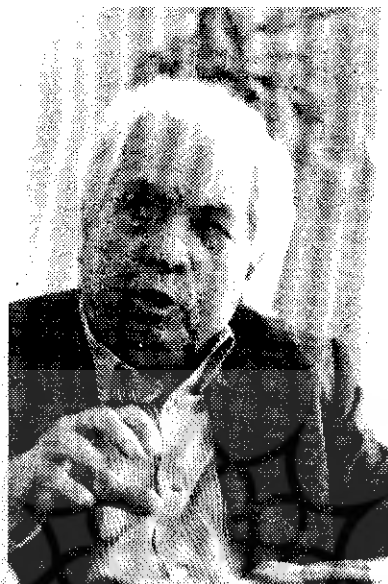
استاد معتمدنژاد: بله، فکر می‌کنم آقای دکتر مولانا سال ۱۳۴۸ یعنی دو سال بعد از تأسیس موسسه به تهران آمد. یادم هست که آن زمان دکتر مولانا می‌گفت: حالا در کنار روزنامه‌نگاری «ارتباطات» هم خیلی اهمیت پیدا کرده، و ما هم اسم جامع «دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی» را برای خودمان انتخاب کردیم و به وزارت علوم پیشنهاد دادیم و سرانجام در خرداد ۱۳۵۰ که چهارمین سال لیسانس ما تمام شد و اولین دانشجویان باید لیسانس می‌گرفتند، تابلو موسسه عالی روابط عمومی و مطبوعات را برداشتیم و به جای آن، تابلو «دانشکده علوم و ارتباطات اجتماعی» را به جایش نصب کردیم. به جرات می‌توانم بگویم که مفیدترین کار کیهان، تأسیس این دانشکده بود.

کشیان: استاد، هزینه‌های دانشکده،

چگونه تأمین می‌شد؟

استاد معتمدنژاد: هزینه‌ها، هم از طریق شهریه و هم از طریق کمک دولتی، تأمین می‌شد. البته، دکتر اقبال هم از شرکت نفت کمک می‌گرفت، چون شهریه‌ها، هزینه‌ها را تأمین نمی‌کرد. کشیان: استاد! همانطور که می‌دانید، مصباح زاده در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ کیهان را با کمک مالی شاه تأسیس کرد. از طرفی، در مسابقه فساد اخلاقی که آن زمان در گروه نشریات «کیهان» و «اطلاعات»، به ویژه در مجلات زنانه آنها در گرفته بود، انصافاً «زن روز» مصباح زاده گوی سبقت از «اطلاعات بانوان» مسعودی ر بوده بود! با این سابقه که از مصباح زاده داریم، در شگفت می‌مانیم که واقعا انگیزه دکتر مصباح زاده از ورود به عرصه آموزش عالی و تربیت روزنامه‌نگار با آن همه مشکلات و درگیری‌ها چه بود؟ خوب، مسعودی هم در آن شرایط «اطلاعات» را داشت، ولی او دنبال این گونه کارها و بازیها و رقابتها نبود.

استاد معتمدنژاد: آن موقع، ما احساس می‌کردیم مصباح زاده در عین حال، که با آن رژیم



استاد معتمدنژاد: روستای ما

«مود» در کنار جاده‌ها هدان به

مشهد قرار داشت و می‌دانید که این

جاده، یک جاده استراتژیک بود و در

جنگ جهانی اول، مورد استفاده

انگلیسی‌ها قرار گرفت و پاسگاه

ژاندار مری هم، نزدیک آنجا بود.

شش هزار نفر شرکت کردند.

کشیان: آن زمان، در چند رشته دانشجوی

پذیرفتید؟

استاد معتمدنژاد: آن موقع، آنها روزنامه‌نگاری را جزو رشته‌های ما نگذاشتند و ما تنها در چهار رشته: «مطبوعات و رادیو تلویزیون»، «روابط عمومی و تبلیغات»، «مترجمی» و «عکاسی و فیلمبرداری»، دانشجوی گرفتیم. البته، در رشته روابط عمومی، تعداد دانشجویان همیشه بیشتر بود. رشته روزنامه‌نگاری، مترجمی و عکاسی و فیلمبرداری، محدود بود در حد ۳۰ یا ۳۵ نفر. در رشته روابط عمومی هم، ۱۵۰ تا ۲۰۰ دانشجوی گرفتیم و کار را از همان اواخر مهر ۱۳۴۶ در سه راه ضرابخانه شروع کردیم ساختمان اینجا را هم،

و با دربار همکاری دارد، می خواهد به نحوی خودش را «ملی» نشان بدهد. به همین جهت، همان سال ها تشکیلاتی را به اسم نهضت رستاخیز ملی درست کرده بود...

کشیان: با همان شعار «ایرانی جنس ایرانی بخر» و آن مینینگ ها...

استاد معتمدنژاد: بله، و سال ها پیش از آن، که حزب رستاخیز درست بشود.

کشیان: اگر یادتان باشد، همان سالها، مصباح زاده «تابش» و «گلپایگانی» و «ویگن» را به عنوان سفیر رستاخیز ملی کیهان به آمریکا و کشورهای دیگر فرستاد و عکس آنها، همراه با نیکسون در نشریات آن زمان، چاپ شده بود.

استاد معتمدنژاد: درست است. آن زمان یکی از شعارهایشان هم این بود که: «یکدست صدا ندارده، حتی سرود هم، ساخته بودند. آن کار، یک نهضتی بود که مصباح زاده از پایگاه کیهان درست کرده بود و نشریات کیهان هم از حرکت او، استقبال کردند.

کشیان: استاد! شعارهای رستاخیز ملی آن زمان را، چه کسی تهیه می کرد؟

استاد معتمدنژاد: آقای دکتر پارسادوست، آن شعارها را تهیه می کرد. افسر اخراجی شهربانی بود و کیهان او را استخدام کرده بود و آنجا فعالیت می کرد و قسمتی از امور آگهی ها را هم اداره می کرد و یکی از مدیران کیهان بود.

کشیان: به نظر می رسد مصباح زاده، هدفی فراتر از سطح کشور برای خودش در نظر داشت و روزنامه را وسیله مناسبی برای آن کار تشخیص داده بود. دیگران این تشخیص را نداشتند که از طریق مطبوعات هم می شود، کار سیاسی- فرهنگی کرد. البته، او هم به آن نتیجه نهایی اش نرسید تا انسان بفهمد واقعا چه می خواست، آیا می خواست در حکومت، نقش بزرگ تری برای خودش دست و پا کند؟ معلوم نبود. به هر حال، مصباح زاده در شرایط فقدان احزاب قابل اعتماد و ملی، کار پرجاذبه ای را در پیش گرفته بود.

استاد معتمدنژاد: مصباح زاده بعدا هم در تاسیس دانشکده ارتباطات، ریاست را به عهده آقای دکتر علیقلی اردلان گذاشته بود که قبلا وزیر کشور و وزیر خارجه بود، تا به عنوان رئیس دانشکده، هر جا می رود، احترامش را داشته باشند.

کشیان: استاد! حضرتعالی پس از تاسیس «دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی» باز هم با دانشگاه حقوق

■ کیهان فرهنگی: آیا پس از گذشت ۲۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، ما هنوز نتوانسته ایم

سیاست گذاری کلان و استراتژی ویژه رسانه ای و ارتباطی واحدی داشته باشیم؟

استاد معتمدنژاد: متأسفانه نه، فقط می توانم بگویم که قانون خط مشی های صدا و سیما در سال ۱۳۵۹ تصویب شد و مشخص کرد که صدا و سیما چه باید بکند و این خط مشی، شامل رسانه های دیگر، نبود.

دانشگاه تهران، همکاری می کردید؟

استاد معتمدنژاد: من سال ۱۳۴۴ در دانشکده حقوق استخدام شده بودم، اما بعد از چند سال از آنجا استعفا دادم تا فعالیت ام را در مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی متمرکز کنم و این نادر بود، که کسی از دانشگاه تهران استعفا کند و به یک مؤسسه خصوصی برود!

کشیان: معمولاً عکس این جریان، اتفاق می افتاد.

استاد معتمدنژاد: من و آقای دکتر ابوالقاسم منصفی با هم در دانشکده حقوق بودیم. ایشان، استاد یار بود و من دانشیار، هر دو استعفا کردیم و بعد من، معاون آموزشی مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی شدم و ایشان هم، معاون قسمت دیگر شد.

کشیان: در دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی، تدریس هم داشتید؟

استاد معتمدنژاد: بله، من ضمن کار اداری و معاونت، تدریس هم داشتم.

کشیان: استاد! تا چه سالی با عنوان معاونت آموزشی مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی، فعالیت کردید؟

استاد معتمدنژاد: من تا سال ۱۳۵۹ که اولین گروه لیسانس مؤسسه فارغ التحصیل شدند، تحت همان عنوان مؤسسه عالی مطبوعات و روابط عمومی، با همان سمت معاونت آموزشی، مشغول به کار بودم. طی این چهار سال رئیس دانشگاه تهران عوض شد و رییس جدید با توافق

دکتر مصباح زاده، دوره لیسانس روزنامه نگاری دانشگاه تهران را تعطیل کرد و در نتیجه، زمینه مساعدی پیش آمد که ما بتوانیم مؤسسه عالی مطبوعاتی و روابط عمومی را تبدیل به دانشکده کنیم و با توافقی که صورت گرفت، در خرداد سال ۱۳۵۰ در همین ساختمان سه راه ضرابخانه مراسم برگزار کردیم و به جای تابلو قبلی، تابلو دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی را نصب کردیم. از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۹ هم ریاست دانشکده، به بنده محول شد. حالا اگر اجازه بدهید، بقیه مطالب را برای جلسه آینده می گذاریم.

کشیان: با تشکر از شما به خاطر فرصتی که در اختیار ما گذاشتید، به عنوان آخرین سؤال این جلسه می خواهیم نظراتان را درباره سیاست گذاری و استراتژی رسانه ای در کشورمان پرسیم. همانطور که مستحضر هستید، بسیاری از کشورهای جهان، سیاست گذاری و استراتژی خاصی برای رسانه هایشان دارند. ما احساس می کنیم، سیاست هماهنگی بین رسانه ملی و مطبوعات و دیگر رسانه های ما وجود ندارد و هر کدام جدای از هم، به راه خودشان می روند. این مسأله در بحران های داخلی و حمله تبلیغاتی خارجی به شدت محسوس است. آیا پس از گذشت ۲۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی، ما هنوز نتوانسته ایم سیاست گذاری کلان و استراتژی ویژه رسانه ای و ارتباطی واحدی داشته باشیم؟

استاد معتمدنژاد: متأسفانه نه، فقط می توانم بگویم که قانون خط مشی های صدا و سیما در سال ۱۳۵۹ تصویب شد و مشخص کرد که صدا و سیما چه باید بکند و این خط مشی، شامل رسانه های دیگر، نبود. در مقدمه قانون مطبوعات هم راجع به رسالت مطبوعات، چیزهایی پیش بینی شده، ولی هیچگاه سیاست گذاری و برنامه ریزی نشده است.



لحظه‌هایی کوتاه از گفت‌وگویی بلند

در حلقه یاران همدل

مصاحبه جمعی کیهان فرهنگی با استاد معتمدنژاد و یار دیرین او، دکتر نعیم بدیعی و با حضور دو نسل از شاگردان استاد: آقایان محسنیان راد، فرقانی، شکرخواه، آشنا، قاسمی، نمک دوست و میرعابدینی، در فضای صمیمانه‌ای که به لطف میزبانی جناب دکتر محسنیان راد فراهم شده بود، صورت گرفت. متن کامل آن دیدار همراه با مصاحبه جدیدی که با استاد معتمدنژاد درباره دیدگاه‌ها و نظریات ارتباطی ایشان خواهیم داشت، در شماره آینده کیهان فرهنگی تقدیم خوانندگان گرامی خواهد شد. آنچه در اینجا از نظرتان خواهد گذشت، تنها فزاینده‌ای از سخنان یاران استاد معتمدنژاد در آن جمع صمیمانه است که برای این شماره، انتخاب کرده‌ایم. گفت‌وگوی شش ساعته آن نشست، با حضور ترکیب انسانی ویژه‌ای بود که تصور تکرار آن، اندکی دشوار است، چنین بود که فرار لحظات دیرپاب و زودگذر را، در قاب تصویری خاطره‌انگیز نشانیدیم.

دکتر مهدی محسنیان راد:

چاپ سپرده می‌شد. به همین خاطر می‌بینید اولین کتاب‌های دانشکده ارتباطات، کتاب ایشان نیست، در حالی که معاون آن دانشکده بودند.

□ در روزهای بحرانی انقلاب، دانشجویان کلاس من با اطلاع دکتر معتمدنژاد برای اندازه‌گیری شعارهای انقلاب و یادداشت برداری از آنها، به خیابان‌های می‌رفتند. به محض این که انقلاب پیروز شد و کلاس‌ها شروع شد و ادامه پیدا کرد، ما متمرکز شدیم روی کارهای انقلاب و با دکتر معتمدنژاد، لحظه به لحظه کار کردیم و ایشان به ما ایده‌هایی می‌داد. یادم هست که تحقیقی هم روی اشعار شاه نعمت‌الله ولی درباره پیش‌بینی انقلاب انجام دادیم، که در سطح شهر پخش شد.

□ به نظر من، حتی در تأسیس دانشکده فرهنگ و ارتباطات در دانشگاه امام صادق (ع)، سایه دکتر معتمدنژاد پیداست. اگر من در آنجا کار کرده‌ام، اگر دیگر شاگردان دکتر به آنجا رفته‌اند، منشاء اش ایشان است.



من واقعاً انتخاب می‌کنم که شاگرد آقای دکتر معتمدنژاد هستم و ایشان در طی ۳۷ سال - از سال ۱۳۴۶ تاکنون - بیش از یک استاد، سایه بر سر من انداخته و به من کمک کرده‌اند.

□ آقای دکتر معتمدنژاد حافظه بی‌نظیری دارند، من بارها آن را تجربه کرده‌ام و پدیده‌های عجیب و غریبی دیده‌ام. ایشان در دومین جلسه کلاسی، دانشجویان را کاملاً می‌شناخت و پس از آن، بدون لیست آنها را حضور و غیاب می‌کرد. این حافظه به اضافه داشتن دو دکتر، و تسلط بسیار بالا بر زبان‌های فرانسه و تا حدودی انگلیسی، باعث شده بود که استادان خارجی دانشگاه، بیشترین توجه را به ایشان داشته باشند.

□ روشن آقای دکتر معتمدنژاد در چاپ کتاب، این نبود که بنشینند و کتابی بنویسند و بعد آن را منتشر کنند، بلکه به این طریق بود که هر اثر را، ابتدا به صورت یک پلی‌کپی در دسترس دانشجویان می‌گذاشتند. مدت‌ها تدریس می‌شد، مدت‌ها روی آن بحث و بررسی می‌شد و بعد، به

دکتر محمد مهدی فرقانی:

در جامعه تب‌زده و سیاسی ما، که همه چیز را دار دقتی می‌کنند و همه چیز در هیاهوی سیاست، رنگ می‌بازد، این گونه بزرگداشت‌ها می‌توانند متعادل کننده فضای عمومی کشور باشند و به نوعی توجه به حوزه تحولات علمی را، بیشتر کنند.

□ دکتر معتمدنژاد یک شخصیت تعیین‌کننده و تأثیرگذار در همه موارد بوده‌اند. در خیلی از حوزه‌ها، ایشان اولین بوده‌اند، چه در حوزه تولید علم و منابع و چه در حوزه آموزش و ترویجی.

□ رد پای دکتر معتمدنژاد روی برف‌های کوبیده شده اکنون پیداست، ایشان برف‌ها را کوبیدند تا دیگران بتوانند روی برف‌های کوبیده شده، حرکت کنند و فرو نروند.

□ در بسیاری از موارد، آرمان‌پردازی‌های آقای دکتر معتمدنژاد برای مادرش بود، شاید آن موقع که استاد، آرمان‌ها را مطرح کردند، برای ما که از نزدیک‌ترین افراد به ایشان در این زمینه‌ها بودیم، باور کردنی نبود.

□ کتاب «ارتباطات بنی» که چاپ و منتشر شده، یکی از بی‌پره‌ای‌های کلاس فوق لیسانس بنده، در درسی بود که خدمت آقای دکتر معتمدنژاد می‌خواندم. □ در مقطع فوق لیسانس و دکتری، دکتر معتمدنژاد آخرین و جدیدترین منابع را آموزش می‌دادند و جالب بود که سعی می‌کردند آنها را بومی‌سازی کنند، که کاری در جهت حفظ استقلال حرفه‌ای بود.



استاد معتمدزاد:

من صدر صدر مطمن ام که اگر آقای دکتر بدیعی نبودند و کمک نمی کردند، کارها سامان نمی گرفت. ایشان واقعاً تکیه گاه ما بودند. با کمک آقای دکتر بدیعی و سایر دوستان بود که توانستیم دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی را سرپا نگهداریم. من خیلی متشکرم از همکاری های آقای دکتر بدیعی، آقای دکتر محسین زاد و همکاران دیگری که در خدمتشان هستم. بانی همه چیز خودشان هستند و من هم در خدمتشان هستم.



دکتر نعیم بدیعی:

من مثل دیگر اساتیدی که این جا هستند، افتخار شاگردی آقای دکتر معتمدزاد را نداشته ام ولی در طول بیست و چهار سال گذشته، از ایشان بسیار چیزها آموخته ام، یعنی بیش از کسانی که یک یا دو کورس با ایشان بودند. ما بیست و چهار ساعته با هم در ارتباط بودیم، هم در زمینه برنامه های دانشکده و هم در کارهای مشترکی که با هم انجام دادیم. به هر حال، من از آقای معتمدزاد بسیار آموختم، خیلی بیش از آن که کسی در کلاس



استادش، می آموزد.

□ واقعاً اگر حوصله،

سعه صدر و استقامت

دکتر معتمدزاد نبود،

رشته ارتباطات در ایران پا

نمی گرفت. بعد از

انقلاب، وقتی من به ایران آمدم، ارتباط

و آشنایی زیادی با افراد نداشتم. آن زمان،

بعضی ها نظرشان این بود که رشته علوم

ارتباطات اجتماعی، اصلاً رشته دانشگاهی

نیست! به هر حال، می خواستند این رشته را

تعطیل کنند و گفتند، تنها راهی که هست این

است که قبول کنید این رشته به صورت

گرایش ارتباطات اجتماعی در داخل علوم

اجتماعی باشد، تا بعد ببینیم چه می شود!

اگر من تنها بودم، چون حوصله این کارها را

نداشتم، خدا حافظی می کردم و من رفتم. اما

دکتر معتمدزاد با سعه صدر گفتند: حالا

بگذارید این پله را جلو ببریم و بعد از ما

خواستند که برنامه هایمان را همانطور که

بود، تدوین کنیم.

حجت الاسلام دکتر حسام الدین آشنا:

این جلسه برای همه ما، یکی از شیرین ترین جلسات سال های اخیر تلقی می شود. امیدواریم بتوانیم بخشی از حقی را، که جناب دکتر معتمدزاد برگردن همه ما دانشجویان ارتباطات دارند، ادا کنیم.

□ دکتر معتمدزاد همیشه تلاش کرده اند که اولاً

بشناسند که هر کسی چه ظرفیتی دارد، و بعد، روی همان

ظرفیت سرمایه گذاری کرده اند، از همین مسیر بود که

ایشان آقای دکتر محسین زاد، یکی از برجسته ترین

محققان ارتباط جمعی را در ۲۱ سالگی کشف کردند و

آقای نمک دوست و ادو ۱۶ سالگی.

□ من می خواهم بر دو واژه تأکید کنم و تفاوت آنها را

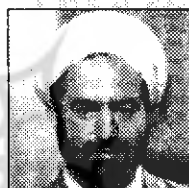
بگویم: فرق بین «مدیر» و «رهبر گروه»، مدیران عوض می شوند،

اما رهبران گروه عوض نمی شوند. رهبران گروه کسانی هستند که

سیطره آنها بر گروه، ناشی از موقعیت اداری یا حقوقشان نیست،

انسان می تواند کوچکترین عضو گروه باشد، ولی مؤثرترین هم

باشد. به نظر من، دکتر معتمدزاد چنین نقشی داشته است.



دکتر یونس شکرخواه:

کمی دشوار است که انسان از زاویه دید یک شاگرد بخواند در مورد معلمش قضاوتی داشته باشد، اما به قول معروف، برای دیدن ستاره ها، گاهی اوقات باید درخت ها را برید. حقیقتاً برای من سخت است که از دکتر معتمدزاد بگویم، ولی عمیقاً خوشحالم از این که بیش از دو دهه است که در هوای ایشان نفس می کشم. من با هر نمره ای که دارم، دارم و ندارم محصول دکتر معتمدزاد است. □ من دوره های فوق لیسانس و دکتری را زیر نظر آقای دکتر معتمدزاد گذرانده ام و شاید این هشتینی، این اجازه را به من بدهد که به بعضی از خصوصیات ایشان که از چشم دیگران به دور مانده است، اشاره کنم. من فکر می کنم آن ویژگی که در وهله اول انسان را مجذوب دکتر می کند، آن پالایش زبانی و پالودگی کلام ایشان است، که بازیگوش ترین و بی حوصله ترین

دانشجویان را هم، جذب می کند.

□ دکتر معتمدزاد مثل درخت های کویری، بی

ریشه اند، بی انتظار و بی اعتنا، به باران، با این مأموریت که

غبار، چشم های رهگذران را آلود نکند، منکی به خود

ماندگارند. شاید این بزرگوین ویژگی است که من در

ایشان سراغ دارم.

□ دکتر معتمدزاد، وقت علم هستند و دغدغه دیگری

جز این در زندگی ندارند. برای بعضی ها ممکن است

ثروت، شهرت و مقام، مطلوب باشد، اما به نظر می آید که اینها برای ایشان

بارهای اضافی هستند. همیشه مراقبند که از جاده معلمی پا بیرون نگذارند.

سید فرید قاسمی:



من خودم را شاگرد غیر حضوری دکتر معتمدزاد می دانم، اگر تاکنون ۵۰ جلد کتاب درباره مطبوعات ایران نوشته ام. از رهنمودها و تشویق های ایشان بهره برده ام.

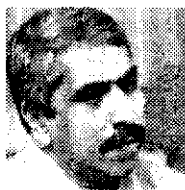
□ نام آقای دکتر معتمدزاد «کاظم» یا مسماست، یزدی است، نام خانوادگی ایشان هم همینطور «مورد اعتمادند»، سال تولدشان، با سال تولد دانشگاه تهران، یکی است. ماه تولدشان، ارتباطی ترین ماه سال «اردیبهشت» است، یعنی روز جهانی مطبوعات و ارتباطات. محل تولد دکتر هم بیرجند است، که خیلی از رشته ها و امدار آنجا است.

□ ارزش کار دکتر معتمدزاد با مطالعات تاریخی مضاعف می شود.

□ علم باید راهی به معرفت باز کند و این کیفیت در دکتر معتمدزاد بود.

□ نگاه دکتر معتمدزاد به دانشجویان همیشه نگاهی پدرانه و معلمانه بوده است.

□ هشتاد درصد آثار دکتر معتمدزاد هنوز چاپ نشده و تنها بیست درصد آن، چاپ شده است.



حسن نمک دوست تهرانی:

از نظر دکتر معتمدزاد، ویژگی یک معلم خوب این است که محصل خوبی هم باشد، یعنی خودش هم اهل مطالعه، کار و تحقیق باشد.

□ آقای دکتر معتمدزاد همواره به ما می گفتند: یک روزنامه نگار باید همه تلاشش را بکند که حقیقت را بگوید، وگرنه سکوت کند، اما دروغ نگوید.

□ دکتر معتمدزاد نسبت به مطالعات انتقادی هم انتقاد دارند! ایشان درخت معرفتی را در ایران کاشته اند، که هیچ وقت خشک نمی شود.

احمد مین عابدینی:

من طولانی ترین دوره دکتری را با آقای دکتر معتمدزاد داشتم و اصولاً دانشجوی گریزیایی هستیم. درس معلم از بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز با را



□ آقای دکتر معتمدزاد در غیاب حافظه های مکتوب فردی و گروهی، توانسته اند به عنوان «حافظه ملی» بخش عمده ای از حافظه تاریخی ما را در زمینه ارتباطات حفظ کنند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

